

حضور دیگران در جهان و حیات ما

همدلی دیرزمانی مستقیم یا غیرمستقیم موضوع شناخت بسیاری از متفکران بوده و هست. همدلی درکی است شهودی و همین مساله، مشکلات بسیاری برای تعریف آن پیش روی می‌نهد.



همدلی واژه‌ای در دسرساز و دالی چند مدلولی است

حضور دیگران در جهان و حیات ما

جام جم آنلاین: همدلی دیرزمانی مستقیم یا غیرمستقیم موضوع شناخت بسیاری از متفکران بوده و هست. همدلی درکی است شهودی و همین مساله، مشکلات بسیاری برای تعریف آن پیش روی می‌نهد.

بسیاری از متفکران، همدلی را بدیهی و انسانی دیده‌اند و زحمت تعریف آن را به خود نداده‌اند ولی در قرون 19 و 20 که شوق تعریف‌پذیرکردن مفاهیم و ادعای متقن ساختن تمامی جواب‌ها و حل کردن تمامی سوالات در تاریخ تفکر زاده شد، محققان تلاش‌هایی در درک ماهیت دقیق این پدیده به کار بستند. در این دو قرن، همدلی به عنوان نخستین نیروی آشنایی با اذهان دیگر، به عنوان روشی مخصوص علوم انسانی معرفی شد ولی در مطالعات فلسفی از آن غفلت شد. فقط در سال‌های اخیر است که فیلسوفان دوباره در سایه بحثی روان‌شناسی به عنوان «؛ذهن‌خوانی جماعت» به آن علاقه‌مند شده‌اند. در اینجا پس از آوردن تعریف‌هایی از همدلی، چند نمونه از گزارش‌های علوم طبیعی و انسانی در مورد همدلی بیان خواهد شد. سپس برخورد فلسفه با نتایج این تحقیقات و گذری کوتاه به نظریه ادبی و رویکردهای جدید به همدلی را بررسی می‌کنیم.

در نگاه اول، همدلی توانایی‌ای است در انسان برای درک احساسات انسان‌های دیگر. در واقع همدلی توانایی الگوسازی احساسات دیگری درون خود است. انسان احساسات را الگوسازی می‌کند ولی از «؛از آن دیگری» بودن احساسات آگاه است. به این معنی که مثلاً انسان خشم دیگری را از نرسیدن به درخواستش یا اشتیاق برای برآوردن امیالش را درک می‌کند ولی همزمان خود ممکن است آن درخواست یا میل را تجربه نکند، ولی انسان چگونه خشم دیگری را درک می‌کند؟ احتمال پیشینه، دلیل و نمودهای بیرونی احساس دیگری را در ترازویی می‌گذارد و کفه دیگر آن ترازو را با پیشینه، دلیل و نمودهای بیرونی احساس خود پر می‌کند.

در این سطح همدلی درک تشابه احساسی خود و دیگری با آگاهی از تفاوت وجود خود و دیگری خواهد بود. در این خصوص کارل راجرز همدلی را این گونه تعریف می‌کند: «؛فهم دقیق چارچوب داور شخص دیگر با تمامی اجزای وابسته احساسی و معنایی، گویی خود، آن شخص هستیم ولی همواره بدون حذف شرط «؛گویی». (نظریه درمان، شخصیت و روابط بین اشخاص، کارل راجرز، 5002) در این فرآیند درک چه بر انسان می‌گذرد؟ به عبارتی، انسان قبل از فرآیند همدلی با انسان بعد از آن، چه تفاوتی دارد؟ شاید تعریف مارتین کافمن روشن‌کننده باشد. او همدلی را به مثابه فرآیندی تعریف می‌کند که در آن تلاش برای فهم حالت موضوع شناخت، مولد حالتی در فاعل عمل شناسایی باشد که بیشتر بتوان آن را به حالت یا موقعیت موضوع شناسایی نسبت داد تا به موقعیت اولیه فاعل عمل شناسایی. این تعریف دایره مفهوم همدلی را گسترش می‌دهد. همدلی دیگر رابطه‌ای میان دو انسان نیست. همدلی رابطه‌ای است میان موضوع و فاعل شناسایی. در مطالعات فلسفی مخصوصاً رمانتیک‌هایی مانند هردر از همدلی به مثابه توانایی انسان در دریافت حسی عمیق در درجه اول از طبیعت و در ادامه از اثر هنری یاد شده است. (دائرةالمعارف فلسفی استنفورد، تحت مدخل همدلی) البته همدلی به عنوان ترم فلسفی اولین بار توسط تئودور لیپز (1851 – 1914) معرفی شد. او معتقد بود همدلی نه تنها در تحلیل فلسفی و روانشناختی تجربه زیبایی‌شناسانه ما بلکه در شناخت متقابل انسان‌ها به عنوان موجودات باشعور نقش اساسی دارد.

همان طور که در بالا دیدیم در حوزه نظر، تعاریف بسیاری برای تشریح ماهیت همدلی به کار بسته شده است. ولی در حوزه عمل، علم با تحقیقات آماری و فیزیولوژیکی مثل همیشه تلاش در دسته‌بندی و طبقه‌بندی و مرکزشی میان معانی مختلف واژه‌ها و در نتیجه درک کلاسه شده آنها دارد. درست است که تا به حال تعریف متقن یا شناخت کاملی از همدلی به دست نیامده و رسیدن از مصداق به مفهوم غیرممکن به نظر می‌رسد ولی این تحقیقات نکات قابل توجهی را نمایانده‌اند و درهای جدیدی پیش روی نهاده‌اند و در نتیجه سوالات جدید و ماده خام جدید برای تفکر را فراهم آورده‌اند. مشاهدات نشان می‌دهد یکی از نمودهای همدلی، درک تشابه فیزیکی و ساختار تفکر فرد مقابل است که این مفهوم را صورت‌برداری نقطه دید (perspective-taking) تعریف کرده‌اند.

نکته: در نگاه اول، همدلی توانایی‌ای است در انسان برای درک احساسات انسان‌های دیگر. در واقع همدلی توانایی الگوسازی احساسات دیگری درون خود است

بازی‌های قائم‌باشک یا دروغ گفتن و فریفتن شخصی دیگر از اولین نشانه‌های توانایی درک هستند که از حدود دو سالگی در انسان دیده می‌شوند. البته گروهی از محققان، میان همدلی که شهودی است و صورت‌برداری نقطه دید که اکتسابی است، تفاوت قائل شده‌اند و آن را زیرمجموعه همدلی می‌دانند. این مساله نشان می‌دهد مشکلات فیزیکی یا احساسی مشترک یا درد مشترک می‌تواند

از طریق بالا بردن امکان صورت برداری نقطه دید، همدلی را افزایش دهد. همچنین اعتقادات و امیال مشترک تأثیرگذار خواهند بود. همدلی احساسی نیز در این نوع تحقیقات تحت دستگاه‌های اعصاب‌شناسی جدید مورد مطالعه قرار گرفته است. محققان با تکنولوژی FMRI در پی فهم تفاوت انسان‌ها در برخورد با موقعیت‌های احساسی متفاوت با آزمایش گروهی از بیماران و داوطلبان به نکات جالبی دست یافتند. FMRI نشان می‌دهد مشاهده حالت حسی شخصی دیگر همان بخش‌هایی از شبکه عصبی در انسان نرمال را به کار می‌اندازد که در تجربه حسی شخصی مورد استفاده قرار می‌گیرند. حال چه حس عشق، تنفر، انزجار یا حتی لمس شدن. از طرفی اشخاص دچار اختلال شخصیتی نارسیس و اکنش عصبی کمتری نشان می‌دهند. در مورد بیماران اوتیست این واکنش‌ها تقریباً به صفر میل می‌کند.

برخورد نتیجه تحقیقات علمی و نظر فیلسوفان و نظریه‌پردازان می‌تواند جالب توجه باشد. لو آگوستا در کتاب «؛همدلی در بافت فلسفی» می‌نویسد: «؛از دست دادن همدلی برای دیگری همزمان به معنی از دست دادن حالت انسانی فرد است، از دست دادن انسان بودن فرد. این مساله می‌تواند این گونه بیان شود که از دست دادن دیگری - که همان از دست دادن همدلی برای دیگری است - همانا به معنای از دست دادن حالت انسانی است.» با این گونه نگاه، فردیت انسان بدون وجود دیگری اساساً بی‌معنی است و انسان بودن فقط در بافت اجتماعی و رابطه دیالکتیک فرد و اجتماع معنی پیدا می‌کند.

همدلی همان طور که ذکر شد، در نظریه ادبی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. یکی از نمونه‌های بارز همدلی در نظریه ادبی میان نظریه‌پردازان قرن هجده به بعد شعر شرقی و مخصوصاً ژاپن یافت می‌شود. تومیکو یودا، منتقد زن ژاپنی در کتاب «؛گفت‌وگوهای شکسته» در مورد ترحم اشیا از آثار موتوری نوریناگا، منتقد بوم پرست و نظریه‌پرداز قرن 18 ژاپن چنین می‌نویسد: «؛ترحم اشیا را در خالص‌ترین وجهش می‌توان این گونه تشریح کرد، همدلی تماشاگر که دیگری را بدون درگیری در رابطه تبادل یا مذاکره به رسمیت می‌شناسد.» دیگر نمونه و شاید قدیمی‌ترین استفاده همدلی در نظریه ادبی، کاتارسیس ارسطو است. کاتارسیس ارسطو بدون همدلی ممکن نیست. کمال مطلوب نظریاتی مانند بوطیقای ارسطو، اتحاد انسان‌هاست. حال در زمان ارسطو در جهت پلیس یا دولت‌شهر و در قرن 18 ژاپن در مقابل قدرت تحمیلی دولت. اعتراض برشت به نظریه ارسطو که معتقد بود در بعضی موارد، منطق را زایل می‌کند و موجب تغریق می‌شود، وامدار همین نظریه‌پردازان شرقی است.

همدلی در تاریخ نقد ادبی و نظریه ادبی جایگاه مهمی دارد و نظریه‌پردازان از ارسطو تا برشت و نظریه‌پردازان هرمنوتیک جدید همچون گادامر در این موضوع به بحث نشسته‌اند که البته همدلی فقط در هرمنوتیک به انواع کلیدواژه مطرح شده است. در کل همدلی واژه‌ای در دسرساز و دالی چندمدلولی است. تحقیقات در زمینه همدلی همچنان ادامه دارد و دانشکده‌های روان‌شناسی و فلسفه بویژه در آمریکا و انگلیس هر ساله گزارش‌های جدیدی از تحقیقات خود ارائه داده و پیچیدگی موضوع را بیشتر به دیده می‌آورند.

حمید طاهری / جام جم